



# طنز در افق شعر انقلاب

}} تیمور غلامی

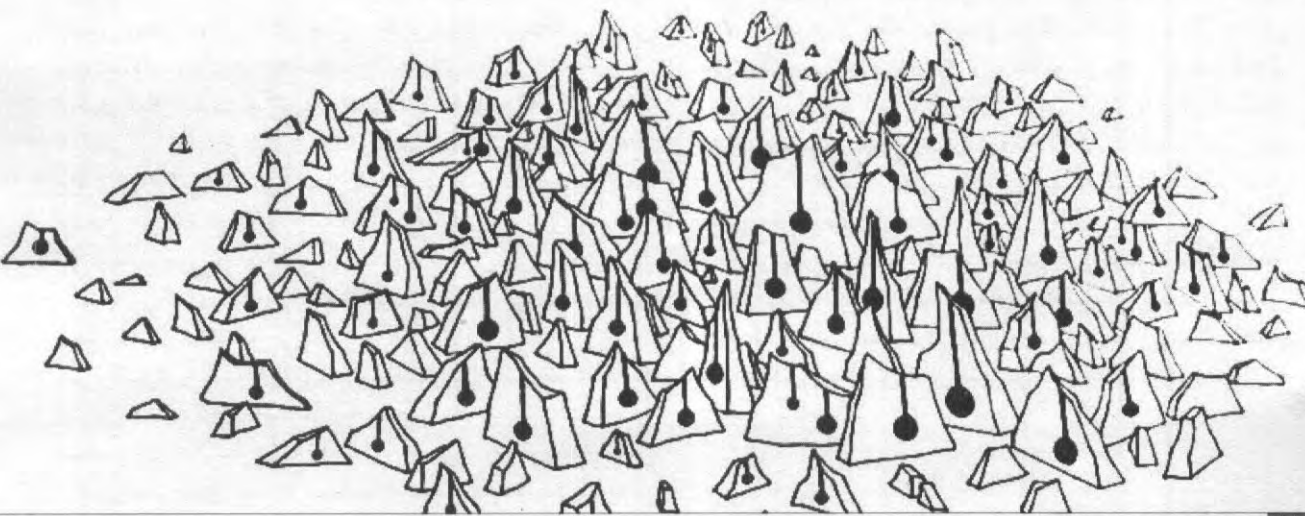
## • کلیات

دردش عمیق‌تر، وجودش و اثرش عزیزتر. ادبیات انقلاب از اجتماعی‌ترین و مردمی‌ترین ادبیات ملل و نحل معاصر بوده است. جامعه‌شناسی اجتماعی یک‌سره این ادبیات را دربر گرفت و آثاری اندک موج‌هایی بزرگ آفرید. در چنین اوضاع و احوالی طنز سردمدار تمام شاخه‌های ادبی خواهد بود و از هر لحاظ که حساب کنید حول این محور خواهید چرخید. حتی آثاری که به طور مستقیم گرایشی به طنز نداشته باشند باز هم زمینه‌ساز و یا تحلیلگر موقعیت طنز هستند. موقعیت متناقض زمان و تشریح چنین موقعیتی خواه و ناخواه به طنز می‌انجامد. اثر عظیم تولستوی، جنگ و صلح، نیز عاری از چنین چیزی نیست. بینوایان و ویکتور هوگو نیز گواه راستین چنین نظری است.

بزرگ‌ترین مشکل در سر راه شناخت و ارزیابی طنز، تعدد سلیقه‌ها نیست بلکه اختلاف سلیقه‌هاست. بدین جهت از سلیقه نام می‌برم چون معتقدم با وجود بلندگی و رواج روزافزون طنز هنوز هم به‌درستی شناخته نشده است.

معمولاً دهه‌های پیشین و پسین هر انقلابی با فراز و فرودهای زیادی همراه است و این فراز و فرودها دامن‌گیر انقلاب ما نیز بوده است. به‌خصوص که انقلاب ما انقلابی را نیز در پی داشته است. آن هم انقلاب جنگ که در بسیاری موارد نتایج و دستاوردهای آن بزرگ‌تر از هر انقلاب دیگری است. در چنین اوضاع و احوالی روح‌ها دگرگون می‌شود و هر انسانی چه موافق و چه ناموافق تحت تأثیر واقعه یا وقایعی از این اوضاع حساس قرار می‌گیرد و شاعری و نویسندگی، خود بر اساس این حساسیت‌ها بنا شده است. در حساس‌ترین و بحرانی‌ترین مقطع تاریخ این مرز و بوم بزرگانی چون ناصر خسرو، سنایی، فردوسی، مولوی، حافظ، سعدی بالیده‌اند و عظمت خود را به رخ اوضاع مساعد و نامساعد زمان کشیده‌اند.

برکت زمانه ما این است که مذهب و دین در آینه ادبیات انقلاب چهره نمود، کمتر اثری شاید به وجود آمده که به نوعی درد دین نداشته باشد و هر کس



اگر یافته‌ها و اندوخته‌های دیگر ملل را به آنچه خود نیز در طول فرهنگ و تمدن بارورمان داشته‌ایم بیفزاییم، گمان می‌کنم مبنای مشترکی که مورد نظر است حاصل شود.

طنز در دنیای امروز خنده صرف نیست، اصولاً خنده نیست، بلکه زهرخند است؛ به خود یا بیگانه فرقی ندارد، زیرا جلوه‌گاه و آینه خوبی‌ها و بدی‌ها و خوب‌ها و بدهاست.

پس اگر خوب‌اند خود را خوب می‌بینند و اگر بدند، بد. به قول نیما وقتی تردمان خود را در این آینه می‌بینند، نمی‌شناسند چون نه توان تحمل درک واقعیت وجودشان را دارند و نه آن واقعیت را برمی‌تابند.

یکی از آفات طنز، سیاست است، به‌خصوص سیاستی که مأخذش قال است نه حال، شعار است نه شعور. ادیب و شاعر و منتقدی که با کمال ساده‌انگاری و ساده‌اندیشی و غرض‌ورزی به سراغ مکتبی، مرامی، مذهبی و حتی فرد یا افرادی می‌رود پیش از همه چیز خود را مضحکه خاص و عام می‌کند.

طنز هجو نیست، لطیفه نیست. هزل نیست بلکه فقط هجو و لطیفه و هزل از جهت شکل و قالب زیربنای مبحث طنزند و گرنه گذشته از این مورد، تفاوت‌های جدی باهم دارند. طنز صدا و سیما بیشتر لطیفه است. طنز معرضان هجو است، بسیاری از بیانیه‌های سیاسی هجوند و برخی از بهترین آثار داستانی گذشته ما هزل است. یکی از دستاوردهای مثبت انقلاب خشکاندن این میکروب سرطانی است. وضعیت نابسامانی که به دور از ادبیات انقلاب هنوز هم گهگاه مشاهده می‌شود.

طنز در بستر انقلاب اسلامی رویکردی سیاسی داشته است که از آفت‌هاست. زیرا بیان مستقیم و شعاری آن، آن را به مرز هجو نزدیک می‌سازد. از طرف دیگر آن را منحصر به موقعیت نمی‌نماید، درحالی که می‌شود طنز سیاسی انقلاب را به انقلاب در طنز سیاسی تبدیل کرد. می‌شود به جای اینکه فرهنگ تحت‌الشعاع سیاست قرار گیرد سیاست را فرهنگی نمود، یعنی زبان و بیان، عالمانه باشد نه عوامانه. زبانی که منطقی و شعور سرش بشود. فعال و پرتهش باشد و نبضش وابسته به حرکات تقدیری نباشد.

بزرگان و فرهیختگان بسیاری پی به رمز این معما برده‌اند. شاید یکی از نمادی‌ترین آن‌ها، «از کرخه تا راین» آقای حاتمی‌کیا باشد. بیانی نمادین که درگیری‌ها و تناقضات شخصیت‌های امروزم را با تمام پیچیدگی‌هایش به نمایش می‌گذارد. طنزی که ساختار آن در آمیختن طنز و تراژدی است. طنز فعال، همیشه به همین گونه بوده است. یعنی حتی پیش‌یافتاده‌ترین مسائل وقتی به زبان طنز بیان شوند کاملاً جدیت پیدا می‌کنند و مهم می‌شوند. به اصطلاح دیگر طنز به مسائل و مشکلات شخصیت می‌دهد، زبان می‌دهد تا با تصاویر گویا و روشن، خود روایتگر موقعیت متناقض باشند. طنز راوی ندارد، روایتگرش خودش است.

حاتمی‌کیا و حسن حسینی و قیصر امین‌پور و سلمان هراتی و علی موسوی گرمارودی و گاه علی‌رضا قزوه از جمله شاعران و هنرمندانی‌اند که با هنرشان برخورد مسئولانه داشته‌اند و آن را تجملی و زینتی نیافریده‌اند. هنرشان نازک نیست، در آمیخته نیست که نشود زن و مرد را در آن تشخیص داد. بیانی دارند حماسی و بدون تعارف که یادآور مکتب‌دیدگانی چون ناصر خسرو و سنایی و حتی خاقانی است و در کلامی می‌شود گفت که ادبیات انقلاب گاه به مرزهایی در طنز دست یافته است که حاصل جمع تعهد و هنرمندی

است. بارور است. اما گسترش این حوزه بر غنای آن خواهد افزود و آن را برون‌مرزی خواهد نمود. دلبسته‌ی روزی هستیم که بالاترین درصد صادرات کشور، صادرات هنری و بیشترین درآمد، درآمد فرهنگی باشد و همه متعهدان و هنرمندان ما با فرهنگ باشند.

### ● طنز در دیدگاه علی‌رضا قزوه

از میان آثار قزوه، طنزی در اشعار و قطعه‌های زیر مشاهده می‌شود که گاه کل یک اثر بدین گونه (ساختار طنزی کامل) ارائه شده است و گاه نیز فقط عباراتی طنزی هستند:

«در روزگار قحطی وجدان»، «مولا ویلا نداشت»، «از نخلستان تا خیابان»، «بر شاخه‌های تهی»، «قطار»، «آخرین ترانه هستی»، «سؤال»، «منظومه از خاک تا ماه»

نکته‌ای که در کل می‌شود بدان اشاره نمود این است که اعتراض و انتقاد شاعر در بسیاری اوقات مستقیم بازگو می‌شود عصیان شاعر، عصیان وجدان و روح شاعر است نه طغیان واژه‌ها. اگر این عصیان به واژه‌ها سرایت می‌کرد با طبع بسیار روان این شاعر هنرمند، تأثیرش صدچندان می‌شد، اما آن وسواسی که در سرودن اشعار کلاسیک به خرج داده است گویی اینجا کمرنگ می‌شود و حالت خطابه‌ای به خود می‌گیرد و گویی شاعر این نصیحت‌گوت را به هنرمندان فراموش کرده است: «نقاشی کنید، حرف نزنید»

این اعتراض و برخاش مستقیم که به شکل روایی عرضه می‌شود در «زبان سرخ» و «از نخلستان تا خیابان» به حد اعلا می‌رسد. وجود شاعر در این برهه پر از درد است به‌خصوص درد از خویش نه بیگانه - خویشی که دل ابودر را به درد آورد و هرچه که نصیحتش کردند آن‌ها را وصیت پنداشت و چوبه دارش را به دوش کشید.

صدافت و روایت بیان صمیمی شاعر، زیبا و روح‌نواز است و گرنه برخی اوقات ساختار یک شعر در خاتمه کاملاً به نثری محاوره‌ای نزدیک می‌شود:

«ما چقدر زود فراموش شدیم / باور کنید پیش‌تر / بهتر از این بودیم / بیایید استغفار کنیم / خدا ما را خواهد بخشید»

اما شعر «قطار» و «آخرین ترانه هستی» و «سؤال» و منظومه «از خاک تا ماه» منسجم‌تر هستند هرچند که ساختار طنزی کاملی ندارند و از حوصله بحث خارج‌اند. اما اعتراض به شاعران در منظومه «از خاک تا ماه» کاملاً پخته‌تر شده است:

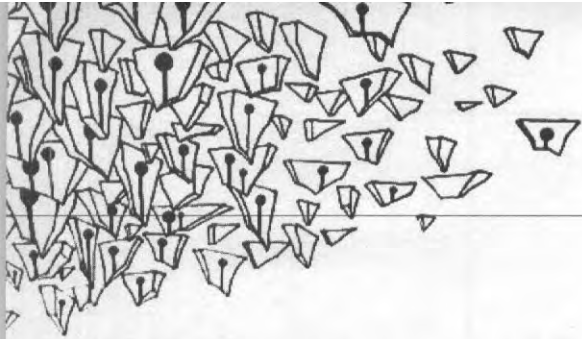
«حساس می‌کنم / برای شاعر شدن باید کوچک شد / باید سنگ شد / باید به دیوارها سلام کرد / به آنان که سند جعلی ستاره‌ها را / به پیشانی‌شان چسبانیده‌اند / مرا ببخشید اگر ستاره نشدم»

در مجموعه «شبلی و آتش» طنز کمتر به چشم می‌خورد اما گاهی حتی در میان اشعار کلاسیک نیز دیده می‌شود مانند:

«سپهرم خوشه پروین نداره / بهارم ماه فروردین نداره

چه آتشی به‌پا دست اجل کرد / مگه این بی‌مروت دین نداره»

در کل این مجموعه در اشعار «در باغ‌های سارابوو» و «صدای ما را از بهشت می‌شنوید» کم‌وبیش طنزی به چشم می‌خورد. درباره ارزیابی مجموعه «شبلی و آتش» نسبت به مجموعه «از نخلستان تا خیابان» کاری ندارم،



«شاهین مرگ / پیکر من و کالبد بی جان قناری‌ها / بر بال دو کفه خود / برابر نهاده بود.»

«میان هابیل و برادر / الفتی ست / فراسوی برادری / که تنها خنجر، حد آن را معین می‌کند!»

«در کدام سوی پیشخوان ایستاده‌ای / تا بگویم مشتری کیست؟ / - و من چه بگویم / که در هر دو سوی ایستاده‌ام / من چه بگویم / که در هیچ سوی ایستاده‌ام.»

«و ابراهیم و نمرود / چون برادرند / هر دو برهنه از رود می‌گذرند / اما با تبری که ابراهیم بت می‌شکند / نمرود، هیزم.»

«کاش فرزند نوح / در کشتی جایی می‌داشت / تا من امروز / این قدر / با بدان نمی‌نشستم / راستی کدام نجات یافته‌ایم.» (سوگند به انجیر)

«مردانی که / حماقت را به لاتاری می‌گذارند / و پنجره خوابگاه‌هایشان تنها به کنام گرگ باز می‌شود / و عشق را دوست نمی‌دارند.» (خیال‌های قطبی، ص ۶۴)

«حقیقت نیز / گاهی زیر فشار زمان، زغال سنگ می‌شود و با آن / کوره آدم‌سوزی برمی‌فروزند.»

«سکوتی که از قاعده گذشته باشد / بلندترین فریاد است.»

«و مومیایی ساکت بود / و این بار / زهرانگبین لبخند دانایان مغموم را / بر لب می‌داشت.» (مومیایی، ص ۷۳)

نکته آخر اینکه طنزها، مایه‌های اجتماعی و سیاسی دارند و عدالت راستین یا مایه‌هایی از فرهنگ پویا هم در آمیخته است. به همین جهات از لطیفه و هجو به دورند و به طنزهای واقعی می‌مانند.

#### • هجو در مجموعه خط خون

در چند جای مجموعه «خط خون» هجو به چشم می‌خورد، که گاهی نیز این هجوها به هنرمندی تمام با طنزی زیبا آمیخته شده‌اند. این هجو بسیار هنرمندانه کمتر سابقه داشته و ساختار نوبی دارد. کلمات در این بافت روان و منسجم، به درستی روایتگر درون شاعرند. منطق ادیبانه‌ای که به دور از هر گونه تکلف و تصنعی صورت گرفته است. آمیزه‌ای است از طنز و هجو، آن هم به گونه‌ای که تشخیص طنز از هجو در آن دشوار است و این امری است که خلاقیت و ابتکار و هنرمندی بسیار می‌طلبد مانند:

«مرگ در پنجه تو / زبون‌تر از مگس‌ست / که کودکان به شیطنت در مشت می‌گیرند.» (خط خون، ص ۱۴۲)

اما گاهی هجوها یک‌جانبه می‌شوند و پویایی و هنرمندی هجوهای پیشین را ندارد. می‌توانند یک نوع فحش و ناسزای ادیبانه تلخ تلقی شوند که به انصاف یا به بی‌انصافی نثار مخاطبان خاص خود می‌شوند. با وجود این برخی هجوهای تلخ یک‌جانبه خود می‌توانند عین عدالت ادیبانه تلقی شوند اما این فحش و ناسزاهای چندان دوام و بقایی ندارد. هرچند که بخواهد زینت‌افزای کلام و بیان شاعری هنرمند باشد و از طرف دیگر شاید تأثیر آن هم چندان زیاد نباشد. مانند:

«و یزید، بهانه‌ای، دستمال کثیفی / که خلط ستم را در آن تف کردی / و در زباله تاریخ افکندی / یزید کلمه نبود / دروغ بود / زالویی درشت / که اکسیژن

فقط از جنبه طنزی در مجموعه «شبلی و آتش» هرچند که کم‌رنگ‌تر است اما منسجم‌تر بیان می‌شود، ولی گاهی خلاقیت‌ها و آفرینش‌های زیبایی که در طنزهای مجموعه «از نخلستان تا خیابان» به چشم می‌خورد گیراتر هستند.

فقط فرازی از شعر «صدای ما را از بهشت می‌شنوید» را نقل کرده و به همین اندک بسنده می‌کنم:

«کابل / هفتاد تکه شده است / بر هفتاد نیزه / و شاه‌ها / چون قارچ / تکثیر می‌شوند! احمدشاه / رحمت‌شاه / برهان‌شاه / حکمت‌شاه / رعیت‌شاه / صادرات کابل / پرچم است و شاه / قونیه از شماست! / برجیس از شما / مریخ از شما / دیگر تمام کنید! / هورا حراج عشق»

#### • طنز در مجموعه خط خون

به دور از تمام تعارف تکه‌باره کردن‌ها، طنز در کار آقای گرمارودی بسیار هنرمندانه بازتاب داشته است.

«تناقض» و «پارادوکسی» که در طنزهای هنرمندانه وجود دارد به‌خوبی قابل رؤیت است. چند شعر در این مجموعه وجود دارند که اساس طنز دارند از جمله «سوگند به انجیر» و «خیال‌های قطبی» و «مومیایی». اما همین شعرها در برخی از فرازهای خود، طنزهای شکوهمندتری دارند که مقدارش کم هم نیست.

خوبی این طنزها در این است که روان هستند و طبیعی. اسطوره‌ها به‌خوبی در آن ایفای نقش کرده‌اند و فرهنگ و اعتقادات راستین در آن نمود یافته‌اند، نمودی زلال و شفاف و از صنعت تناقض برای نمایاندن تضادها و تعارض‌ها به‌خوبی بهره گرفته شده است. تشخیص، به‌وفور از هر نوع آن قابل تشخیص است از جمله:

«جنگ / بذری‌ست / که زمین را پوک می‌کند / و خزان می‌رویانند / و داس را فربه می‌کند / شرافت را خدایان / تنها در جعبه مظلومیت تعبیه کرده‌اند / و کلید آن را / مادران به گردن سربازانی / به یادگار افکنده‌اند / که یکدیگر را برادرانه می‌کشند!» (خیال‌های قطبی، ص ۶۳)

راز و رمز طنز هنرمندانه در عوامل و عناصر بسیاری است که گاهگاه برخی از وجوه آن در اشعار این مجموعه به‌خوبی قابل مشاهده است. مانند توصیفات از قبیل:

«ته در نگاه خنجری مردان جنگ‌افروز!» (خیال‌های قطبی)

طنز، حد و حریم ندارد سبک و مکتب خاص نمی‌شناسد به قول خودمانی‌ها، قاطی‌باطی است و همین آمیختگی از هر نوع نظمی، هنرمندانه است. نه این است که بسیاری از ناقدان هنرمند در غزلیات ناب و آسمانی حافظ، نظم بی‌نظمی را جست‌وجو کرده‌اند و آن را از بهترین و کارآمدترین رویکردها دانسته‌اند و این چیزی است که می‌شود رد پای آن را در اینجا نیز یافت مانند:

«مردانی / که چشمانی از آبگینه دارند / و قلب‌هایی از کینه / و با چکمه و موزر به دنیا آمده‌اند / وقتی در کوچه / با بی‌ادبی تف می‌کنند / خون جاری می‌شود...» (خیال‌های قطبی)

فرازهایی هنرمندانه از نقش‌بندی‌ها و نگارگری‌های این مجموعه:





هوا را می‌مکید/ مخنتی که تهمت مردی بود/ بوزینه‌ای با گناهی درشت:/  
«سرفت نام انسان». (خط خون، ص ۱۴۳ - ۱۴۴)

● **حسن حسینی و دو مجموعه «براده‌ها» و «حمام روح»**

حسن حسینی یکی از هنرمندترین شاعران و نویسندگان زمان ماست که تعهد و هنرمندی را توأمان دارد. نقد و نظرها و آثار منتشر شده او همواره خواندنی بوده‌اند، شاید بیش از این صلاح نباشد که درباره او صحبت کنم زیرا معرف حضور بسیاری هست.

اما مجموعه «براده‌ها» حاصل ژرفاندیشی‌های شاعرانه و حکیمانه‌ای است که شاعر داشته است. گاه این ژرفاندیشی‌ها حاصل مناسبات لفظی کلام است مانند:

«حتی در فرهنگ لغات هم ظفر بعد از صبر پیدا می‌شود!»

مجموعه‌ای است خواندنی که حتی گلچین کردن آن نیز کاری است مشکل.

و روش بیان آن زبانی است تصویری و تلگرافی که با ایجاز هرچه تمام و با صراحتی کامل (به دور از توضیح) به مقصود خود دست یافته است. این مجموعه شاید بی‌شابهت به کارهای جبران خلیل نباشد، به مجموعه‌هایی چون «پیامبر» و دیگر مجموعه‌هایی که خود حسن حسینی در «حمام روح» گزیده‌ای از آن ترتیب داده است و بهتر از هر کسی با آن آشنایی دارد.

زبان اثر زبانی است ساده و بی‌پیرایه که گاه با استفاده از آرایه‌های ادبی به زبانی فاخر تبدیل شده است. زبانی که در عین هنرمندی تعقید زبان مجموعه «گنجشک و جبرئیل» را ندارد هرچند که صلابت و استواری سخن در برخی از اشعار آن مجموعه بی‌مانند است. تصویر طرح‌های متن که کار حسین خسروچردی است نیز به رونق اثر افزوده است به‌خصوص که در بسیاری اوقات بهترین قطعه‌ها را با تصویر به نمایش گذاشته است.

● **براده‌هایی از «براده‌ها»**

«اخلاق جاده هنر است و تکنیک مرکب هنرمند. برخی با ماشین آخرین سیستم در جاده‌های سنگلاخ و مال‌رو می‌رانند و برخی سوار بر الاغ در اتوبان می‌تازند.»

«شعر خوب زنی زیبا و عقیف است که تنها به محارم خویش رو نشان می‌دهد. شعری که همه را راضی کند روسپی و ولگردی بیش نیست.»

«شاعری که با زور شعری می‌گوید مثل زنی است که با عمل سزارین یک کودک مرده به دنیا می‌آورد.»

«شعر فرزند شاعر است. هیچ فردی بچه دیگران را به فرزندی قبول نمی‌کند مگر اینکه عقیم باشد.»

«برای درک روحیه کودکان و خلق آثار ادبی بهتر برای آن‌ها، بچه شدن بی‌فایده است، باید بچه‌دار شد.»

«طنزنویس واقعی مثل میکروسکوپ عمل می‌کند. واقعیت‌ها را بزرگ و برای دیگران قابل رویت می‌کند اما دروغ نمی‌گوید و هیچ کس هم نمی‌تواند او را متهم به دروغ‌گویی کند.»

«هر گاه - در هر زمینه‌ای - اطلاعات شخص بیشتر از اعتقادات او باشد، ریا

سر بلند می‌کند.»

«من معمولاً با دیدن یک میمون به یاد داروین نمی‌افتم، به یاد طرفداران او می‌افتم!»

«گل محمدی باش تا محتاج ادکلن فرانسوی نباشی!»

«بعضی فقط هنگام عطسه کردن متوجه آفتاب می‌شوند.»

● **«حمام روح»**

ادبیات انقلاب در طنز از آثار دیگر ملل نیز بهره برده است یکی از زیباترین کارها در این زمینه، «حمام روح» اثر جبران خلیل جبران است که در ضمن ترجمه با ذوق بسیار هنرمندانه حسن حسینی گزینش نیز شده است. بدیهی است که رواج این کار تأثیر بسزایی در انتشار طنز و حتی آموختن حکمت از زبان حکیمانی چون جبران خلیل جبران می‌تواند داشته باشد.

در ابتدا اطلاعات مختصری درباره جبران خلیل جبران از زبان حسن حسینی می‌آورم و سپس نمونه‌هایی را نقل می‌نمایم:

جبران خلیل جبران، شاعر، نویسنده و نقاش مشهور لبنانی در سال ۱۸۸۳ در شهر بصری لبنان متولد شد و در سال ۱۹۳۱ در نیویورک درگذشت.

روح آثار جبران با تمام ویژگی‌های رمانتیک روزگارش وحی عارفانه و خداجوست و او در پرتو تشعشع این روح که گاه کم‌فروغ و گاه پرفروغ است، در جست‌وجوی حقیقت هستی قدم می‌زند.

سبک نگارش نویسنده:

خلیل جبران اصولاً کوتاه‌نویس و نکته‌پرداز است. نوشته‌های او زیر هجوم معنا و مفاهیم دست‌وپاگیر قالب‌ها، می‌شکند و مرز بین شعر و قصه و مقاله در هم می‌ریزد. جبران در قالب داستان شعر می‌گوید و با زبان شعر، داستان می‌نویسد و گاه در مقاله‌های شعر و داستان وسیله ارسال پیام مستمر او می‌شوند. او نویسنده مفاهیم است.

التزام دائم به «مغز» و «محتوا» گاه باعث نزدیکی سخن او به لحن صراحت غیر هنری می‌شود. مع‌الوصف تعهد همیشگی جبران به «عقیده» از ویژگی‌های ستودنی آثار اوست.

برای این سخن شواهدی از نمونه‌های ارائه‌شده در کتاب نقل می‌شود که گاه شکل کاملاً طنزی دارند و گاه نیز طنز ملایم و خفیفی در بستر آن‌ها جریان دارد. ولی در هر صورت معنا مورد نظر نویسنده بوده است.

«چگونه می‌توانی سرود خوش سر کنی وقتی دهانت آکنده از طعام است؟»

«اگر برای آدم گرسنه آواز بخوانی، با معده‌اش به آواز تو گوش خواهد داد.»

«آن‌که چیزی می‌گیرد فکر نمی‌کند اما آن‌که می‌بخشد باید فکر کند و خیلی هم فکر می‌کند.»

«مؤمن تمام شب و روزها را زندگی می‌کند حال آنکه غیر مؤمن جز لحظاتی اندک از عمر خویش را نمی‌زند و چه زندگی رنج‌آوری دارد آن‌که چشم‌هایش را با کف دست می‌پوشاند، چراکه از عالم جز خطوط کف دست خویش چیزی نمی‌بیند!»

«و چه ترجمه‌انگیز است آن‌که پشت به آفتاب می‌کند و بر خاک جز نقش



سایه خویش نمی‌بیند!»

«تنها آن‌ها که از من پایین‌ترند نسبت به من کینه و حسادت می‌ورزند... تنها آن‌ها که از من بالاترند مرا ستایش و کوچک می‌کنند.»  
«دو گروه قوانین بشری را می‌شکنند، دیوانگان و نوابغ و این دو گروه نزدیک‌ترین مردم به قلب خدا هستند.»  
«آنچه در ما حقیقی است خاموش و بی‌صداست اما آنچه اکتسابی است پرهیاهو و ولوله‌گر است.»

#### ● عاشقانه با کلمات

مجموعه «عاشقانه با کلمات» نوشته عبدالرضا رضایی‌نیا مجموعه‌ای است که خلاقیت و ابتکار و عینیت و حقیقت را در هم آمیخته است. برخی اوقات دارای زبانی است پیراسته که همه‌چیز را عریان به نمایش می‌گذارد و گاه نیز از منظری خاص به چیزهایی می‌نگرد که همه‌روزه در معرض دید بسیاری است اما این دقت و موشکافی کمتر به چشم خورده است. از این جهات مجموعه‌ای است خواندنی و قابل تأمل. با توجه به اینکه رضایی‌نیا خود از نقادان شعر و هنر است می‌تواند هم نگاه عالمانه به کلمات داشته باشد و هم نگاه هنرمندانه. اما هنر این مجموعه وقتی بیشتر مشخص می‌گردد که نویسنده با خلاقیت و نبوغ خود هنر و علم را در هم می‌آمیزد و به نکته‌بینی خاص دست می‌یابد.

واقعیت‌های زمان و روزگار عریان نمایانده شده‌اند اما زیبایی و هنر این نوع نوشته در این است که تمام مرزها را فروبریزد و خود را در حصار تنگ واقعیت‌ها محبوس ننماید. در حصار تنگ واقعیت و حقیقت، دیروز و امروز، خواب و رؤیا، شعر و قصه، وزن و بی‌وزنی و حتی انسجام و پریشانی. بیشترین مشکل، نگاه عالمانه به کلمات است درحالی‌که اگر حتی عاشقانه صرف هم می‌شد فایده چندانی نداشت. رمز چنین نوشته‌هایی فروپاشی و درهم‌آمیختگی عقل و عشق است که در این صورت طوفانی به پا خواهد شد که چیزی یارای جلوگیری و مقابله با آن را نخواهد داشت.

وجود برخی جمله‌هایی که به طور مستقیم به وعظ و خطابه می‌پردازد، کمکی به این مجموعه نکرده است. صحبت بر سر این نیست که این جمله‌ها نباشند بلکه باید به زبان هنر تبدیل شوند نه وعظ و خطابه و موعظه مانند:

«بعضی شعرها هر قدر پروار باشند به قبول حق نمی‌رسند.» (ص ۵۶)

«شعر ماندگار شعری است که فرشته‌ها بر آن مهر ابدیت بزنند.» (ص ۵۷)  
این مجموعه را به سه بخش تقسیم کرده‌ام. ابتدا بخشی که زیبایی و هنرمندی آن به کمال است بخش دوم که معمولاً دو تکه است و انسجام خوبی ندارد، اما در عین حال هنرمندانه است و قابل تعمیق و بخش سوم که معمولاً کمتر هنرمندی و خلاقیت در آن به چشم می‌خورد و دارای اشکالاتی است که سعی نموده‌ام به آن مشکلات اشاره نمایم.

#### بخش اول

همان‌گونه که اشاره نمودم خلاقیت و ابتکار در این بخش در نهایت هنرمندی است و بسیار خواندنی است حتی می‌تواند خود الگوی موفق برای دیگران نیز به حساب آید. ایجاز خوبی دارند. از تضاد و تناقض برای نشان دادن و

نمایاندن تعارض‌ها به خوبی بهره گرفته شده است و روی هم‌رفته زبانی کاملاً پیراسته دارد:

«ادبیات به «انشا» شبیه‌تر است، انشایی با موضوع آزاد، اما دیکتاتورها آن را با دیکته اشتباه می‌گیرند.» (ص ۱۴)

«هنر چشم است. به جای آنکه به آن خیره شویم، با آن به جهان و جان بنگریم.» (ص ۱۲)

«هر که فریادش "حساب" و "کتاب" داشته باشد، برای سکوتش حساب باز می‌کند و کتاب می‌نویسند.» (ص ۱۲)

«واژه‌ها آرام‌اند و رام. ذهن و زبان توست که گاهی از آن خنجر می‌سازد، گاه کلیدی گاه مضرابی و گاه...» (ص ۲۲)

«فناوی در شعر "لژوماً بقای به شعر" را در پی نخواهد داشت.» (ص ۳۸)

«عمر، رودخانه‌ای است که هرچه می‌گذرد، عمیق‌تر می‌شود. وای بر آن کس که شناگری نیاموزد.» (ص ۶۵)

«هنرمندی که به تعهد تظاهر می‌کند، ریاکار است. ریاکارتر هنرمندی است که به "بی‌تعهدی" تظاهر می‌کند.» (ص ۶۷)

«دو هنرمند، مثل دو چشم‌اند، تا در خودند، همدیگر را نمی‌توانند دید.» (ص ۷۳)

«تواضع و صفا برای زیستن شاعران به منزله همان بقا برای دیگر جنبندگان است.» (ص ۷۳)

«دو بهار بر یک درخت یکسان نمی‌گذرد.» (ص ۹۳)

«اگر خلوت ابر با درختان در کار نبود، خطابه خورشید بازتاب سیزی پیدا نمی‌کرد.» (ص ۹۳)

«دانه‌ای که سربه‌زیر و خاکی نباشد، سربلند و آسمانی نخواهد شد.» (ص ۹۴)

«زلزله واگویه عقده‌های تلنبارشده زمین است که زمان را - به حیرت - لال می‌کند.» (ص ۹۶ - ۹۷)

«برای کسی که روشن‌ترین سند جنایت را می‌خواهد باید "دل" را پست کرد.» (ص ۱۰۱)

#### بخش دوم

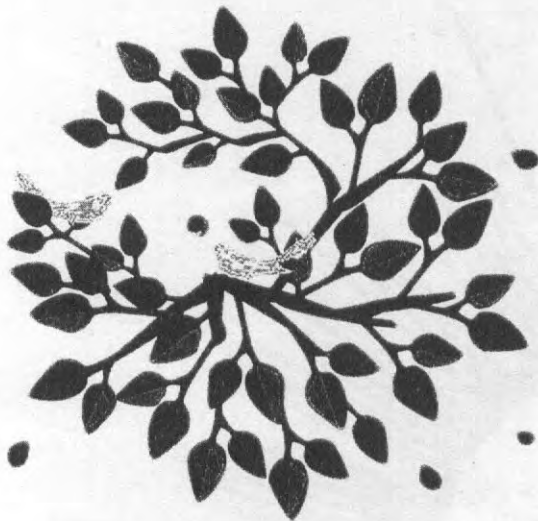
مشکل اصلی فرازهای هنرمندانه این بخش دوگانگی آنهاست. دوگانگی از چند منظر رخ داده است.

۱. نه «قطعه ادبی» اند و نه یک «جمله قصار». مرز بین این دو هستند و این به خاطر آن است که انسجام لازم را ندارند و دو تکه‌اند، دو تکه مجزایی که به هم بافته نشده‌اند و در هم گره نخورده‌اند.

۲. معمولاً طنزی که در تکه دوم وجود دارد مجزای از تکه اول است. به عبارت دیگر، همواره قطعه دوم می‌تواند توضیح و بسط قطعه اول باشد و اگر آن را حذف کنیم هم قطعه اول ایجاز بهتری خواهد داشت و هم رساتر خواهد بود و هیچ خللی هم به ساختار کل عبارت وارد نخواهد شد.

برخی اوقات نیز پیش می‌آید که جمله اول توضیح جمله بعد است. این توضیحات هنرمندی‌های نویسنده از جمله گره‌افکنی و ابهام نوشته را بر باد می‌دهد و مجال تفکر را از خواننده می‌گیرد و موجبات آزرده‌گی را پدید می‌آورد.





در عین حال هنرمندی و خلاقیت و نبوغ و ابتکار (سوی توضیحات) هنوز هم به چشم می‌خورد و در صورت یکدستی و انسجام بیشتر بر کارایی آن افزوده خواهد شد. در مثال‌هایی که برای این بخش گزینش گردیده آنجا که توضیحی به چشم می‌خورد مشخص کرده‌ام تا مطلب عینی‌تر گردد.

«شعر دو گونه است، شعری که در جست‌وجوی آئی و شعری که در جست‌وجوی توست. اولی به فکر حاصل آید و دومی به ذکر.» (ص ۳۲)  
«هر هنرمندی می‌تواند بهترین ناقد آثار خود باشد. البته از «توانستن» تا «خواستن» راه صعب و درازی است.» (ص ۴۳)

«می‌توان بر بدترین کتاب بهترین نقد ممکن را نوشت.»

«ناقد باید بیاموزد که چگونه به هر اثر هنری - خوب یا بد - خوب نگاه کند. اینجاست که نقد - هم - هنر تلقی می‌شود، فرض کنید «هنر هشتم!» (ص ۴۵)

«بین ادبیات و سیاست، بده و بستان کم نیست: سیاست‌بازان سرشکسته به ادبیات رو می‌آورند و ادیبان و شاعران ورشکسته به سیاست!» (ص ۵۲)

«سیاستمداران با عینک سیاست به هنر می‌نگرند و هنرمندان با عینک هنر به سیاست. تا اینجا مشکلی نیست. مشکل از آنجا آغاز می‌شود که امر به حضرات مشتبه شده، عینک یکدیگر را «عوضی» به چشم مبارک الصاق می‌فرمایند!» (ص ۵۴)

«پس اولین سنت در هستی، سنت بی‌رقیب «سنت‌شکنی» قد برافراشت که تا کنون سنتی‌ترین سنت‌هاست.»

«اگر هر سنتی به شکستن محکوم است با «سنت‌شکنی» چه باید کرد.» (صص ۵۴ - ۵۵)

«شعر هرکس «مثل» زندگی خود اوست و نه مثل که «عین» زندگی او، به‌ویژه اگر «عین» را «چشم» و «چشمه» نیز معنی کنیم.» (ص ۶۴)

«شاعر فرشته نیست آدم است. لاجرم، گاهی فریب می‌خورد و بهشتی از کلمات پاک را به گندمی، آبی و علفی می‌فروشد.» (ص ۶۴)

«شعری که دلی را تکان ندهد، از مردگان مرده‌تر است. بسا دل‌هایی که از یاد مرده‌ای سال‌ها بلرزند.»

«عرفان کیمیایی است با دو خاصیت متضاد، پیر را جوان می‌کند، جوان را پیر.» (ص ۸۳)

«عرفان، قدم زدن در کوچه‌های ملکوت است و گل‌بازی با فرشتگان، دنبال سایه خدا دویدن - پاشیدن خود در خاک، چیدن هابیل از سنبه‌های گندم...»

و هزارهزار چیز دیگر در یک جمله خلاصه می‌شود، جمله‌ای که به حرف در نمی‌آید.» (ص ۸۳)

#### بخش سوم

۱. زبان گزارش‌گونه‌ای که با اطناب بسیار همراه است مانند:

«ادبیات معاصر سلاحی است در دست ژورنالیسم و ژورنالیسم سربازی است در خدمت سرمایه‌داری، نتیجه می‌گیریم که...»

۲. طنزها خفیف است.

۳. عادت‌شکنی کم است. به عبارت دیگر در بسیاری موارد منطق عادی کلام به منطق ادیبانه تبدیل نشده است.

۴. گزندگی جملات و تعبیرات به حد لازم نیست به علت ضعف تناسبات

لفظی و معنوی قرینه‌سازی، موسیقی و کلام و توضیحات اضافی، به‌خصوص این اطناب وقتی بیشتر رخ می‌نماید که ساختار کلام نیز از ایجاز کافی بهره‌مند نیست و از تصاویر موازی استفاده شده است تصاویری که از پیش تعیین شده‌اند و نتیجه مشخص دارند. این شکل کلامی ارزش چندانی ندارد زیرا همگان درباره آن متفق‌القول‌اند حتی آن‌ها که از هرگونه تیزبینی خاص عاری‌اند؛ مانند:

«بعضی شاعران کبوترند...»

بعضی شاعران عقاب‌اند...»

بعضی شاعران جغدند...»

بعضی شاعران ققنوسی‌اند...» (صص ۳۷ - ۳۸)

اگر این جملات و تعابیر به همین صورت ناقص در اختیار چند تن از طبقات مختلف قرار بگیرد که آن را تکمیل نمایند مشاهده خواهد شد که جواب‌ها با آنچه که نویسنده درصدد کشف آن برآمده، یکسان است و هیچ فرقی ندارد.

۵. هجوهای غیرهنرمندانه مشاهده می‌شود از جمله:

«سطل زبانه هم واقعیتی است که شاعران باید آن را از یاد نبرند.» (ص ۵۶)

تراوش هنر و قلم یک نویسنده و شاعر همچون فرزند اوست اگرچه این فرزند ناقص‌الخلقه و معیوب باشد باز هم لایق سطل زبانه نیست بلکه به اصلاح و مراقبت مداوم نیازمند است.

۶. تناسبات لفظی ضعیف و کم‌مایه چون:

«اگر دل خوشی به مال است، خوشدلی به حال است و فاصله نوری این تا آن هزارهزار سال است...»

۷. شعارها

«حزب باد پرهوادارترین حزب‌هاست.» (ص ۹۳)

«باشیم و ببینیم، شاعری که از هر جنبه کامل و تمام باشد، قرار است پس از پایان زمین و زمان بیاید.» (ص ۷۶)